

سوی دیگر بهشت زمینی شارستان زرین

بسیار طبیعی بود که ناپیوندی میان ثروت کار و مصرف بیهوده آن، این شارستان را به نمادی از حضور ابلیس تبدیل می‌کند. شارستانی این چنین لاجرم به خشم خداوند گرفتار آمد و تمامی مردم آن هلاک شدند.

پس از نابودی تاویل و اهل شارستان تمامی بناها و باغ‌های درونش هزار سال خالی از سکنه ماندند. تا اینکه پادشاه مصری با نام فتوحی، نامی که نشانگر شخصی پیروز است. به آن‌جا رسید و با لشکریان و همراهانش در آن شهر سکونت یافت و کوشش به احیای آن کرد. باغ‌های خشک شده و مرده را زنده و سرسبز کرد. تا آن‌که این ویرانه دگر بار به قصری جذاب شد. جذابیت این بهشت آن‌چنان بود که بزودی جنگ میان قدرت‌ها برای تصاحب آن درگرفت. اما سرانجام فتوحی بر همه فائق آمد.

پس از چندی او بی برد که این مجموعه ثروتی است خوابیده و بی حاصل. از این رو شروع به استفاده از این طلاها برای خرید کالاهایی کرد که با کشتی‌های بسیار به آن سرزمین می‌آورده بود. پس از مدتی فتوحی دریافت که حکومت دیگر برایش جاذبه ای ندارد. از این رو

در تواریخ گذشتگان از شهری به نام شارستان زرین یاد کرده‌اند. این شهر را "تاویل" پسر "قابیل" که همان فرزند آدم است ساخته است.

تاویل آهنگری در یمن بود. او فردی بود که در زن بارگی زیاده روی می‌کرد به همین دلیل از میان قوم خود رانده شد. او پس از سفرهای بسیار به سرزمینی رسید. در این سرزمین دو کره یافت که یکی از زر و دیگری از آهن ساخته شده بودند. او که بیش از هفتصد فرزندش همراهش بودند، بر آن شد تا در خاک این دو سرزمین، شارستانی بهشت آسا برای خود بسازد.

او شارستانش را در دشتی با وسعت بسیار بنا کرد و دیواری به درازا و پهنای دوازده فرسنگ که از آهن ساخته شده بود به دور آن کشید. ضخامت این دیوار ده گز و بلندایش هشتاد گز بود. در درون این شارستان باغ‌ها و گاه‌های بسیار بنا گردید.

در خبرها آمده است که این اهریمن بود که دو کره مذکور را به "تاویل" نشان داد تاویل و فرزندانش در درون این شارستان خانه‌ها و قصرهای بسیار، اندود یا زر و گوهرهای بسیار بنا کردند. به طوری که چشم آدمیان با دیدن آن‌ها خیره می‌ماند.

در جواب گفتند: بیمار آن باشد که گناه کند و ما همه معصومیم از گناه به دعای پیامبر، خود موسی بن عمران پیامبر آنگاه پرسید چون بمیرید، چون بیمار نباشید.

گفتند: هر که از ما روزی سپری شود، ملک الموت بیاید جان او را بستاند و او را بمیرد و ما هم آن جایگاه که او مرده باشد او را دفن کنیم.

سپس حضرت رسول پرسیدند: اندر زمین شما ماران و کژدمان باشند؟ گفتند: بلی

حضرتش در ادامه گفتند: با ایشان چه کنید؟

روزی سپری می‌شود به معنی روزی به پایان می‌رسد.

گفتند: یا رسول الله ایشان بر ما همی روند که ما برایشان همی رویم. نه ما را از ایشان رنجی باشد نه ایشان را از ما گزندی رسد. ایشان از ما ایمن باشد ما از ایشان.

حضرت رسول فرمودند: هیچ خرید و فروخت کنید؟ هیچ چیز بر شما سنجید یا شما بر ایشان سنجید گفتند: ما نخیریم، نفروشیم، نه بر کسی سنجیم، نه کسی بر ما سنجد و در میان ما خود ترازو و خود پیمانمان باشد.

پس از آن پیامبر پرسیدند: شما از چه خورید و از کجا خورید؟

گفتند: ما به کناره دریا رویم و از آن جایگاه پاره‌ای زمین کشت بکنیم. چندان که کفاف ما باشد و خدای عزوجل از آسمان باران فرستند تا برویم و به هر وقتی آن را آب باید همچنان حق تعالی باران بفرستد. تا آن وقت که آن غله برسد. چون رسیده باشد برویم و آن را درو کنیم و بیاوریم و در اندرونی نهیم و اندرین ده، و هر کس به قدر حاجت چندان کفایت باشد می‌رویم و برمی‌گردیم. آن چه به کار نباید و هم آن جا رها کنیم.

بعد از آن حضرت پرسیدند: شما مباشرت کنید؟

گفتند: بلی ما را خانه‌هاست تاریک این کار را و چون خواهیم که شرکت کنیم، جامعه‌ها نهاده است این کار را. و آن جامعه در پوشیم و اندر آن خانه تاریک شویم. چنان که مرد، زن را نبیند و زن، مرد را نبیند و آنجا مباشرت کنیم.

حضرت رسول الله پرسیدند: شما زر و سیم و گنج خانه نهید؟

گفتند: یا رسول الله زر و سیم کسی در گنج خانه نهد که بر خدای عزوجل استوار نباشد. آن کس چنان داند که خدای عزوجل او را روزی تواند داد و بدهد. او را به زر و سیم و گنج چه حاجت باشد؟

این قوم همان قومی بودند که خدای عزوجل درباره‌شان فرمود: **وَمَنْ قَوْمِ مُوسَىٰ أُمَّةٍ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَبِهِ يَعْدِلُونَ** وایله التوفیق

پادشاهی و حکومت را به پسرش سپرد و خود به سیاحت پرداخت. می‌گویند او در حالی به مصر رسید که یازده هزار کشتی، تنها، طلاهایش را حمل می‌کردند. می‌گویند ذخیره زر دنیای آن روز همه در مصر بود. ذخیره‌ای که از همین منبع تامین شده بود.

این بار سفر به شهر صالحان

در میان تمامی روایاتی که درباره معراج حضرت رسول نقل شده‌اند، روایتی وجود دارد که در بحارالانوار مجلسی آمده است. در زیر چکیده‌ای از آن را آورده‌ایم. روایت به صورت پرسش و پاسخ تدوین شده است.

در حدیثی از عبدالله ابن عباس چنین روایت شده است که حضرت رسول (ص) در معراج با قومی از حضرت موسی روبه‌رو شدند که در شهری می‌زیستند. متن زیر گفتگوی حضرت رسول با این قوم است.

حضرت رسول این سرهای شما و خانه‌ها را همه برابر می‌بینیم چرا چنین است؟

گفتند: از بهر آن است که ما گروهی‌ایم که عیب یکدیگر را نکنیم که کسی کاری کند به نیک و بد.

حضرت رسول دیگر بار پرسیدند. بدین خانه‌های شما هیچ در نمی‌بینیم چرا چنین است؟

گفتند: از بهر اینکه ما کالاهای یکدیگر را نبریم و دزدی نکنیم و به درهای خانه حاجت نباشد.

دیگر بار حضرت رسول پرسیدند چون است که از شما هیچ کس نخندد و هیچ کس نگرید؟

گفتند: ما هرگز نخندیم و هرگز نگریم از بهر آنکه خدای عزوجل ما را خیر کرد اندر کتاب خویش و گفت: دوزخی آفریده‌ام که پهنای آن چنان است تا بدین کناره تا بدان کناره جهان قطر آن تا به طبقه زیرین زمین. و ایزد تعالی سوگند یاد کرده است که من دوزخ پر کنم از پریان و مردمان همه ما از ترس این هیچ خنده به کار نیاید.

پس گفت: بر مردگان خویش چرا نگرید؟

گفتند: یا رسول الله چگونه گرییم بر مردگان که ما همه گذرنده‌ایم و ناچار باید مرد و آن راهی است که از آن هیچ چاره نیست. و تعالی داده باشد و هم او باز ستاند. گریه چرا باید کرد؟ او به حق تر است بدانچه کند. اگر دهد اگر ستاند حکم او را باشد.

پیامبر پرسید از شما هیچ یک بیمار نباشد؟